



صغری مومنی - تنها بازمانده از خاندان باباکوهی و ساکن کوهپایه انتهایی هفت تیر

سیب‌های لای کاه مادر و داستان‌های خدمت باباکوهی

آن موقع شب یلداها مثل حالاتجملاتی نبود. خاطرم هست یک ماه مانده به این شب این قدر خوشحال می‌شدیم که قرار است ننه‌سرما یا کوله‌ای از خبرهای خوش از راه برسد. یادم هست آن شب باباکوهی و برادرش کرسی را با زغال گرم می‌کردند. برقمان هم همان گردسوز و فانوسی بود که روی کرسی می‌گذاشتند. کرسی که آماده می‌شد مجموعه‌ای از تنقلاتی از محصولات تولیدی درختانی که پدر و مادرش کاشته بودند بر روی آن قرار می‌گرفت.

هندوانه و انار: تنها خربدهای یلدایی باباکوهی

هندوانه و انار تنها چیزهایی بود که پدرم می‌خرید. بقیه چیزها از دخت بادم خانه بود و کشته‌هایی که مادرش از سیب و زردآلوی درختان خودمان تهیه می‌کرد. خاطرم هست سیب‌های شب چله ما از آن سیب‌های لبنانی درشتی بود که پدرم کاشته بود؛ به درشتی و مزه آن سیب تا حالاندریده‌ام.

سیب‌های لای کاه مادر

مادرش سیب‌ها را وقت برداشت لای کاه می‌کرد و توی جعبه می‌گذاشت که سالم بماند و برای شب چله با همان عطر و طعم استفاده شود. باباکوهی همیشه شب چله داستان‌های رستم و سهراب می‌گفت و داستان‌های دیگر شاهنامه را و از داستان‌های دیگر سربازی اش نیز تعریف می‌کرد. مادرش هم خاطرم هست داستان می‌گفت.

داستان‌های یک هفته‌ای ننه‌کوهی

گاهی داستان‌های ننه‌کوهی این قدر طولانی بود که تا یک هفته طول می‌کشید و برای مابسیار جذاب بود. برف زیادی در زمستان‌های آن زمان می‌بارید. عمو و خانش هم که می‌آمدند و شب یلدا را مهمان ما می‌شدند، به خاطر برف زیاد روی کوه ناچار می‌شدند آن شب را بمانند. خاطرم هست آجیل شب چله مادانه‌های همان هندوانه، خربزه و کدویی بود که در طول سال می‌خوردیم. مادرش هر بار که میوه می‌آورد دانه‌هایش را نگه می‌داشت و آن‌ها را تفت می‌داد برای شب یلدا. بادم هم که در حوالی ما می‌بود در درختانی که به دست پدرم کاشته شده بود و این طور بود که شب یلداهای قدیم با همه سادگی که داشت واقعا خاطره‌انگیز بود و شاد.

آن چنان با آب و لعاب در مورد آن حرف می‌زند که انگار از واجبات خدایی است؛ غافل از اینکه چقدر مهیا کردن سروسات آن برای بی‌بضاعتان سخت است.

تبلیغات نادرست تلویزیون از یلدا

همین تلویزیون خودمان را ببینید، چگونه یلدا را تبلیغ می‌کند؟ میوه‌های رنگارنگ و آجیل فروشی‌های پر زرق و برق. اگر کودکی فقیر این‌ها را ببیند یا خانواده‌ای که از نعمت داشتن پدر و مادر هم محروم است است ببیند خیلی گناه دارد.

یلدا در خانه ما هم به عنوان بزرگ فامیل برپاست ولی راستش را بخواهید مدت‌هاست من زیاد علاقه‌ای به حضور در یلداهای امروزی ندارم؛ در برنامه زندگی‌ام هست که ساعت ۱۰ بخوابم اما مزه شیرینی بی‌ریای یلداهای قدیم هنوز پای دندانم مانده است.

از انگور آونگی تا قرمه دور از دست گریه

در زمان قدیم کمتر کسی پیدا می‌شد که یخچال داشته باشد. در باغچه‌گودالی به عمق یک متر می‌کندیم و چغندر و هویج‌های یلدا را توی آن می‌انداختیم و بعد روی آن‌ها را با خاک می‌پوشانیدیم و برف و بارانی که می‌آمد سبب می‌شد آن‌ها سالم و تازه بمانند. گوشت قرمه را هم از دیواره چاه آب آویزان می‌کردیم یا از سقف زیرزمین تا دست گریه به آن نرسد. خاطرم هست میم انگور را هم با همان انگورهای آن بر سقف زیرزمین آویزان می‌کردیم تا یلدا از راه برسد. یلدا که می‌شد میوه‌های زیر خاکی را در می‌آوردیم و کشته‌جات سیب و زردآلو و... را از همان محصولات که درختانش در حیاط خانه بود مهیا می‌کردیم و روی مجمع پر می‌شد از تنقلات خاص آن شب. زغال کرسی هم داغ بود و گرمایش در آن سوز و سرمای زمستان‌های قدیم خیلی می‌چسبید. آن زمان دانه‌ها فراوان بود؛ از دانه زردآلو گرفته تا کدو و هندوانه و خربزه. گردو هم فراوان بود؛ این قدر که آن زمان یک قران می‌دادیم و ۲۰ گردو می‌خریدیم. چه خوب بود که آن زمان‌ها چشم‌وهم چشمی نبود و این همه تجمعات مناسبت‌هایی که می‌شود ساده و بی‌پیرایه باشد دل مردمان نادار را نمی‌چزاند. کاش رسانه می‌رفت سراغ آن خانواده‌ای که برای نان شبش مانده یا کودکی که نه پدر دارد و نه مادر و ببیند یلدا یا او چه شکلی است و بلندترین شب سال بر او چگونه می‌گذرد.



فکر می‌کنید مثلا این طرف کی بود؛ گاهی معاون گردان بود یا فرمانده حتی که با بچه‌ها این طوری شوخی می‌کرد و اصلا نگران این نبود که فردای آن شب بچه‌ها شانش را نگه ندارند و همین طور هم می‌شد و فردای آن شب او باز همان فرمانده بود البته عزیزتر که تلاش کرده بود بچه‌ها را در آن شب خاص شاد کند و بخنداند.

مردم از فاز چند میوه بیایند بیرون

الان برخی محافل را که می‌روم می‌بینم که خیلی دغدغه مادیات دارند و این خیلی بد است. این را بنویسید؛ مهم‌ترین پیام چله همدلی و نزدیک شدن قلب‌ها به همدیگر است. خواهشاً مردم از این فاز چند نوع میوه بیایند بیرون. عین جبهه هر کی هر چه تو ساکش دارد بیاورد وسط. الان هم می‌شود همان فرهنگ را داشت و دنگی دنگی کرد تا بتوانیم اصل استفاده روحی لازم را ببریم. اگر بنا را بر این بگذاریم می‌توانیم خوشحال باشیم و اگر بنا به مادیات باشد لب‌ها خندان است ولی دل‌ها خندان نیست.

زمینده‌ها شیرین‌ترین داستان‌های یلدا یند

یک پیام هم از اینجا به همه بچه‌های جبهه بگم که در این شب هر جا قرار است بروند خاطراتشان را بگویند: ترسشان در لحظه اسارت، در مسیر جبهه، چه بر او گذشته، اولین غذایی که در اسارت خورده‌اند چه بوده و... و باز هم توضیح دهم که اسلامیت و ملیت از هم جدا نیست. شب چله را برخی می‌گویند مراسمی طاغوتی است اما من می‌گویم شما بیا با مطالب جالبیت اسلامی اش کن؛ طوری که کسی غیبت نکند و حرف‌های نامربوط نزند.



علی اکبر اسماعیلی قوچانی - مربی و نگارنده بزرگ‌ترین قرآن جهان و ساکن هفتم تیر یلداهای تجملاتی و مردمان بی‌بضاعت

دور هم بودن و صله ارحام در هر زمانی خوب است. امام رضا (ع) هم حدیثی در این باره دارد که می‌فرماید: «پیوند خویشاوندی را برقرار کنید، گر چه با جرعه آبی باشد و بهترین پیوند خویشاوندی، خودداری از آزار خویشاوندان است.» پس چه بهتر است که بهانه این دورهمی یلدا باشد اما نه با شیوه آزاردهنده کنونی. پای حرف‌ها که درباره یلدا می‌نشینیم برخی

می‌گفت خوش به حال نگهبان امشب که تنها نیست و همه با هم بیداریم. بیابن جای نگهبانی را عوض کنیم یا یکی دیگر شوخی می‌کرد و می‌گفت: او یره تو این گیرودار تو گیر شب یلدایی. ول کن بابا!.

ما با حداقل‌ها بالاترین شادی‌ها را داشتیم

مدیریت جبهه این جور نبود که بگن مثلا امشب شب یلداست؛ برای بچه‌ها هندوانه بخریم. کار داشتیم ما، جبهه بود و مأموریت بود و درگیر این چیزها نمی‌شدیم. معمولا تنقلات در جبهه بود که امت حزب... می‌فرستادند و شامل نخود و کشمش و مغز بادام می‌شد. همان را سر سفره می‌آوردیم و هر کسی می‌آمد سر سفره می‌نشست و خاطره‌ای تعریف می‌کرد. بچه‌ها می‌نشستند و شوخی می‌کردند. هر کسی هر چه داشت سر سفره و در طبق اخلاص می‌گذاشت. مثلاً یکی رفته بود از اهواز ۲۰۰ تا پسته گرفته بود و همان را به همه نفری یکی دو تا می‌داد و چقدر ما سر توزیع آن پسته‌ها شوخی می‌کردیم و می‌خندیدیم و چه فیلمی در می‌آوردیم. ما با حداقل‌ها بالاترین شادی‌ها را داشتیم.

هندوانه کف و شیرین در هم

تازه زمانی که ما سهمیه هندوانه داشتیم فکر می‌کنید چه هندوانه‌هایی بود؟ کف و خراب و سفید و سرخ و شیرین همه در هم بود. فکر می‌کنید هندوانه‌ها را چه جور می‌خوردیم که به همه عادلانه برسد؟ شما هم شنیدین هندوانه در بسته دیگر؟ برای اینکه به همه هندوانه یکسان برسد، تمام هندوانه‌ها خورده شود و اسراف هم نشود همه هندوانه را می‌تراشیدیم و در تشتی می‌ریختیم تا همه نوع‌ش در هم مخلوط شود و بعد برای هر نفری یک کاسه می‌ریختیم. این طوری همان کال‌ها هم شیرین می‌شد.

غارت ساک‌ها

خاطرم هست یک‌بار در چله ساک یکی از بچه‌های فردوس را چپه کردند. زعفران داشت یک عالمه. رفتند آب جوش آوردند و برای همه چای زعفران درست می‌کردند. آن شب که می‌شد غارت ساک‌ها یکی از شوخی‌ها بود. هر چه در ساک‌ها بود شب یلدا پاتک می‌زدیم و غارت می‌کردیم.

آقاصفتی بچه‌ها

با همان کم‌ها اصل و اساس بر خوردن نبود؛ بر شادی بود. بچه‌ها خیلی با ظرفیت بودند. شوخی‌های جبهه خیلی جالب بود و آقاصفتی توی بچه‌ها موج می‌زد. کی بخوره و کی نخوره مهم نبود.

یکی دیرتر می‌رسید مثلا شوخی می‌کرد و یک پوست هندوانه دستش گرفته می‌گرفت و کور و کور و کور و کور و صدای گوسفند هم در می‌آورد؛ ببععع، بع و باز یکی دیگر از آن گوشه می‌گفت: ببععع و دیگران هم. شاید به برخی بگویند اصلا باور نکنند که در جبهه این اتفاقات می‌افتاده. حالا

شب چله را برخی می‌گویند مراسمی طاغوتی است اما من می‌گویم شما بیا با مطالب جالبیت اسلامی اش کن؛ طوری که کسی غیبت نکند و حرف‌های نامربوط نزند